آیا «مدمکس: جاده خشم» یک فیلم اکشن عمیق است؟

آدرنالین جنون، اکشن

حسین عیدی‌زاده

«مدمکس: جاده خشم»، قسمت چهارم مجموعه فیلم‌های «مدمکس» ساخته جورج میلر پس از فاصله‌ای حدودا ۳۰ ساله با فیلم سوم و بدون حضور مل گیبسن در نقش اصلی، روی پرده رفته است؛ فیلمی شلوغ و اکشن و سرشار از جلوه‌های ویژه که در مقایسه با سه فیلم قبلی، به‌ویژه فیلم اول در گیشه خوب عمل نکرد؛ اما به‌هرحال فیلم کم‌فروشی نشد؛ هزینه تولید این فیلم ۱۵۰ میلیون دلار است و در دنیا بیشتر از ۳۵۰ میلیون دلار فروخته است و این درحالی است که هرچند فروش سه فیلم قبلی، به ۳۵۰ میلیون دلار نرسید، اما بودجه‌ای بسیار کمتر داشتند (فیلم اول با بودجه ۴۰۰ هزار دلاری، صد میلیون دلار فروخت، قسمت دوم با بودجه ۴.۵ میلیون دلاری، ۳۴.۵ میلیون دلار فروخت و قسمت سوم، که بدترین عملکرد را در گیشه داشت، با بودجه ۱۲ میلیون دلاری، ۳۶.۲ میلیون دلار فروخت). با توجه به این آمار، قسمت چهارم «مدمکس» فقط توانسته مخارج خود را در گیشه دربیاورد. مجموعه فیلم‌های «مدمکس»، داستان مکس راکت‌ان‌اسکای است؛ یک افسر پلیس، که در دنیایی پساآخرالزمانی که جنگ بر سر بنزین است، در پی اتفاقاتی (کشته‌شدن همسر و دخترش) یکه و تنها می‌ماند و باید با وحشی‌هایی که «نایت‌ویندر» نام دارند و فقط آدم می‌کشند، مبارزه کند و جان خود را نجات دهد. در فیلم اول که در استرالیایی در آینده نامعلوم می‌گذرد، محیط هنوز آن‌قدر بدوی نشده است؛ اما فیلم به فیلم، محیط وقوع داستان بدوی‌تر می‌شود و در فیلم چهارم، ما با زمین، پس از رخ‌دادن جنگ هسته‌ای روبه‌رو هستیم؛ زمینی که به یک بیابان بسیار بزرگ بدل شده است و جنگ حالا علاوه بر بنزین، بر سر آب هم هست. فیلم طرف‌داران و مخالفان خود را دارد؛ چه در خارج از ایران و چه در ایران. این متن تلاشی است برای بررسی منصفانه نقاط ضعف و قوت فیلم.

۱. منتقدانی که فیلم را دوست دارند، چه داخل ایران و چه خارج از ایران، می‌گویند این فیلم به عمد داستان ندارد؛ خط داستانی را به صفر رسانده است و کل فیلم یک تعقیب و گریز طولانی و یک‌نفس است و تنها توقف‌ها هم برای برنامه‌ریزی حرکت بعدی و یافتن مسیر بعدی و شروع نبردی دیگر است. فیلمی که قرار است آدرنالین خون را بالا ببرد و هیجان صِرف باشد. واقعیت این است که از این نظر حق با همین منتقدان است؛ در «مدمکس: جاده خشم» هیچ رشته داستانی محکمی وجود ندارد. وحشی‌ها در بیابان مدمکس را می‌گیرند و بعد که فیوریسا، دختر رئیس وحشی‌ها، فرار می‌کند، وحشی‌ها به‌دنبال آنها می‌روند و از قضا مدمکس را هم کت‌بسته می‌برند. مدمکس فرار می‌کند و مسیرش با فیوریسا و همراهانش گره می‌خورد و حالا مدمکس و فیوریسا بدو، وحشی‌ها بدو و معلوم است که پیروز کیست. آیا این فیلم است؟ تا چه مدت می‌توان تصاویری بدون داستان را دنبال کرد؟ آیا یک تعقیب و گریز طولانی را می‌شود فیلم خواند؟ بگذارید یک مثال از سینمای تجاری بزنم؛ «سرعت» ساخته یان دی‌بانت، اساسا فیلمی است که برمبنای حرکت یک اتوبوس با سرعت زیاد و از جایی به بعد، با تعقیب و گریز طراحی شده است؛ اما فیلم جدا از مقدمه‌چینی، که در آن شخصیت‌های اصلی با بازی کیانو ریوز و یان دی‌بانت را معرفی می‌کند، هر یک ربع، زمانی هم برای برقراری دیالوگ میان شخصیت‌هایش و البته نفس‌تازه‌کردن مخاطب می‌گذاشت و به‌همین‌ترتیب به فیلمی تجاری و یک‌بارمصرف بدل می‌شد که موضوعی برای دنبال‌کردن در اختیار بیننده‌اش قرار می‌دهد. «مدمکس: جاده خشم»، مقدمه ندارد یا شاید مقدمه‌اش سه فیلم قبلی فیلم‌ساز باشند؛ اما سه فیلم قبلی برای شناخت مدمکس کافی هستند و ما هیچ اطلاعی از فیوریسا نداریم؛ قرار هم نیست داشته باشیم: انتخاب چارلیز ترون در این نقش از همان ابتدا خیال را راحت می‌کند که او نقشی مثبت دارد و کنار مدمکس قرار می‌گیرد. بنابراین فیلم‌ساز اساسا با انتخابی تیپیک، شخصیت‌پردازی را کنار گذاشته است: دو شخصیت مثبت داریم که چند زن بیچاره همراه‌شان شدند و یک گروه وحشی. استفاده از کاراکترهای تیپیک در هیچ فیلمی ایراد نیست؛ مشکل اینجاست که در «مدمکس» هیچ آدم باهوشی نداریم: وحشی‌ها همان‌طور که از نام‌شان پیداست، آدم‌های بدوی و دیوانه‌ای هستند که اصلا فکر نمی‌کنند. چنان ذوب در بندگی رئیس خود هستند که لحظه‌ای در جان‌فشانی برای او تردید ندارند. مدمکس نیز یاغی ابلهی است؛ کاریکاتوری که انگار مواد مصرف کرده و در هپروت است و بازی تام هاردی هم این نکته را تشدید می‌کند. فیوریسا هم زنی است که تنها هدفش رفتن به سرزمین‌های سبز است و تنها آدم هدف‌دار فیلم است. می‌شود گفت «مدمکس: جاده خشم»، یک فیلم بدون ابتدا و انتهاست؛ یک تعقیب و گریز طولانی است که تخته‌گاز جلو می‌رود و در انتها هم به نتیجه‌ای که از ابتدا معلوم بوده است، می‌رسد و هیچ غافلگیری‌ای ندارد.

۲. فیلم‌های هیجان‌انگیز اغلب چنین روندی را دنبال می‌کنند: در واقع می‌توان گفت این فیلم‌ها طوری طراحی می‌شوند که آدرنالین خون را آرام‌آرام بالا ببرند و در دقایق پایانی آدرنالین خون را به حداکثر میزان ممکن برسانند، طوری‌که مخاطب نتواند روی صندلی خود بند شود. «مدمکس: جاده خشم» را اگر سکانس‌بندی کنیم، می‌توانیم ساختارش را در جدولی که در ذیل آمده خلاصه کنیم.

اگر به این جدول نگاه کنید، متوجه می‌شوید که حدود ۹۰ دقیقه از این فیلم، اکشن محض است و با کم‌کردن زمان تیتراژ پایانی می‌بینید که فیلم در مجموع ۲۵ دقیقه زمان برای پرداخت شخصیت‌هایش داشته است؛ اما این مدت‌زمان را هم صرف حرف‌های کلیشه‌ای و نقشه‌کشیدن برای ادامه راه کرده است. در واقع فیلم با این ساختاری که می‌بینیم، شبیه یک بازی ویدئویی است که هر مرحله‌اش یک سروشکل دارد و با هر بار کشتن غول یک مرحله، به مرحله بعد می‌روید. انگار دارید فیلم «Crank» با بازی جیسن استتهم را با ظاهری آخرالزمانی و البته بودجه‌ای چند ده برابری تماشا می‌کنید. در واقع الگوی بازی ویدئویی چیزی است که همیشه همراه مجموعه فیلم‌های «مد مدکس» بوده است. مدمکس فقط می‌خواهد زنده بماند و در این راه باید غول‌های هر مرحله را بکشد یا از دست‌شان فرار کند. اینکه یک بازی ویدئویی چه نسبتی با سینما دارد، موضوع بحث ما نیست؛ اما فیلمی که الگوی خود را از بازی ویدئویی گرفته است، همان‌قدر باید جدی گرفته شود که یک بازی ویدئویی. بازی‌های ویدئویی یک نوع سرگرمی هستند؛ «مدمکس: جاده خشم» هم یک نوع سرگرمی است (اینکه سرگرمی متعالی است یا نه نیز موضوع بحث ما نیست. هرکس براساس شخصیت و فهم خود سرگرمی‌اش را انتخاب می‌کند)، مشکل از زمانی شروع می‌شود که از این فیلم/بازی مفاهیمی عمیق استخراج می‌شوند.

منتقدانی که فیلم را دوست دارند، چه داخل ایران و چه خارج از ایران، می‌گویند این فیلم به عمد داستان ندارد؛ خط داستانی را به صفر رسانده است و کل فیلم یک تعقیب و گریز طولانی و یک‌نفس است و تنها توقف‌ها هم برای برنامه‌ریزی حرکت بعدی و یافتن مسیر بعدی و شروع نبردی دیگر است. فیلمی که قرار است آدرنالین خون را بالا ببرد و هیجان صِرف باشد

۳. عده‌ای «مدمکس: جاده خشم» را فیلمی فمینیستی توصیف کرده‌اند و فیلم هم المان‌های لازم برای القای چنین فکری را دارد: در لشکر وحشی‌ها زنی حضور ندارد. رئیس وحشی‌ها از زنان سوءاستفاده می‌کند. فیوریسا و عروس‌هایی که فراری داده است به دنبال سرزمینی هستند که صلح و آرامش را در آن ترویج دهند. در سرزمین سبز که حالا وجود ندارد، فقط چند زن زنده مانده‌اند و درنهایت هم فیوریسا و دیگر زنان پیروز می‌شوند. انگار اصلا «مدمکس: جاده خشم» یک بیانیه دفاع از حقوق زنان است؛ اما راستش این تنها پوسته فیلم است و ادعای آن. اگر به فیلم‌های قبلی هم نگاه کنیم، می‌بینیم که طرف‌داری از حقوق زنان فقط در این فیلم چهارم بروز دارد و موضوعی ریشه‌دار در مجموعه فیلم‌های میلر نیست. در واقع می‌شود گفت با توجه به تغییر زمانه، میلر تصمیم گرفته است کمی نان به نرخ روز خوردن را تجربه کند؛ اما اگر این دیدگاه بدبینانه را هم کنار بگذاریم و در فیلم دقیق شویم، می‌بینیم تصویر فیلم از زنان، بسیار کلیشه‌ای است: زن‌های فیلم یا کارخانه جوجه‌کشی رئیس هستند و حتی پس از فرار هم هیچ اراده‌ای از خود ندارند یا شبیه زنان سرزمین سبز، موجوداتی ژولیده شبیه جادوگران هستند که اتفاقا کمی آینده‌بینی هم در ذات‌شان هست یا شبیه فیوریسا هستند؛ زنی که هیچ ویژگی زنانه ظاهری و باطنی‌ای ندارد و مثل یک مرد می‌جنگد. در واقع الگوهای میلر برای طراحی زنانش متفاوت از الگوهای رایج در فیلم‌های اکشن و بی‌مغز برای پرداخت زنان نیست. اگر این دیدگاه را هم بدبینانه حساب کنیم، بازهم می‌توانیم به موضوع مهم دیگری اشاره کنیم: زنان فیلم فقط در صورتی پیروز می‌شوند که مدمکس به آنها بگوید ادامه مسیر شورهزار بیهوده است و بعد از جان مایه بگذارد و آنها را پیروز کند و تازه این تنها نقطه اتکای زنان فیلم به یک مرد برای پیروزی نیست؛ مرد دیگری که بدون کمک و فداکاری او فیوریسا و دیگر زنان پیروز نمی‌شوند، یک وحشی به‌نام ناکس است. به‌این‌ترتیب زنان فیلم اساسا متکی به دو مرد هستند که یکی وحشی و ابله است و دیگری مدمکسی است که انگار در هپروت زندگی می‌کند. واقعا جز ظاهر طرف‌داری از حقوق زنان چه چیزی در این فیلم وجود دارد؟

برخی هم می‌گویند این فیلم آخرالزمانی است و خبر از آینده سیاه بشری می‌دهد. راستش این هم تنها ظاهری برای میلر بوده است که بتواند در محیطی بسیار بدوی داستانش را روایت کند و جز این کاربرد دیگری برای او نداشته است. فیلم میلر هیچ ربطی با تلخی و فلسفه‌ای که در فیلم‌های آخرالزمانی مثل«متروپلیس» در جریان است، ندارد. او از آخرالزمان فقط به‌عنوان یک محیط جغرافیایی استفاده کرده است که در آن بتواند تخیل خود را عیان کند و صحنه‌های اکشن فیلمش را طراحی کند. به نظرم برداشت‌های فلسفی و اجتماعی از فیلمی مثل «مدمکس»، شبیه کره‌گرفتن از آب است و راستش بیشتر به فیلم ضربه می‌زند تا اینکه به ارزش فیلم بیفزاید. فیلم‌هایی مثل «مدمکس: جاده خشم» را باید همان‌طور که هستند دید.

۴. آیا «مدمکس: جاده خشم» فیلمی است که هیچ ظرافتی ندارد؟ قطعا این‌طور نیست؛ «مدمکس: جاده خشم» شاید فیلم نباشد و فقط تصاویری متحرک از تعقیب و گریزی طولانی باشد؛ اما از نظر بصری فیلمی پذیرفتنی است و اگر فیلم ویژگی و نقطه قوتی داشته باشد در طراحی بصری تصاویرش است؛ تصاویری که مدیون کار جورج میلر، به‌عنوان طراح آنها، جان سیل، فیلم‌بردار و گروه جلوه‌های ویژه فیلم است. قاب‌بندی‌های میلر در صحنه‌های اکشن با کمک تدوینگر فیلم، جریانی بسیار سیال دارند و همین باعث می‌شود تماشای این فیلم، که گفته می‌شود بیش از دوهزارو ۷۰۰ کات دارد، چشم را خسته نکند. ازآنجاکه «مدمکس: جاده خشم»، یک فیلم اکشن صِرف است، صحنه‌های اکشن در آن نقش مهمی دارند و میلر برای این صحنه‌ها زحمت بسیاری کشیده است؛ هرچند تقریبا چیز جدیدی در این صحنه‌های اکشن (به جز وحشی‌هایی آویزان بر چوب که با سازوکاری اهرم‌وار به‌سمت ماشین‌های هدف پرتاب می‌شوند) وجود ندارد، اما درمجموع صحنه‌های اکشن کار خود را، یعنی تولید آدرنالین در خون بیننده، به‌درستی انجام می‌دهند. از این نظر، فیلم دو سکانس خیلی خوب اکشن هم دارد و در کمال تعجب این دو سکانس خوب، ربطی به پایان‌بندی شتاب‌زده فیلم، که در آن به زور مدمکس به سنت قهرمان‌های وسترن پنهانی خداحافظی می‌کند و به سمت افق می‌رود، ندارد. سکانس درگیری در توفان شن، با اینکه تا حد بسیار زیادی مدیون فناوری‌های دیجیتال است، بسیار دیدنی از آب درآمده است و از نظر قاب‌بندی شبیه نقاشی‌های کلاسیک شده است و همچنین سکانس درگیری در شب (که البته در نور روز فیلم‌برداری شده و با استفاده از فیلتر حالت شب به آن داد شده است) هم تعلیقی دارد که دیگر صحنه‌های فیلم ندارند. جز این دو سکانس، بقیه صحنه‌های اکشن فیلم کاملا تکراری هستند و نمونه آنها را دیدیم و فقط این‌بار تام هاردی و چارلیز ترون هستند که در این صحنه‌های اکشن خودنمایی می‌کنند؛ البته برای درک پیچیدگی‌های طراحی صحنه‌های فیلم پیشنهاد می‌کنم مقاله مفصل «یک قصه مصور: جلوه‌های ویژه مدمکس: جاده خشم»، نوشته ایان فیلز، را بخوانید که به نکته‌های جالبی درباره گرفتن صحنه‌های مختلف اکشن و غیراکشن اشاره کرده، آنها را کالبدشکافی کرده است و بعد از خواندن این مقاله می‌بینید که هرچند منتقدان دوستدار فیلم ادعا می‌کنند این فیلم «اولد اسکول» است، یعنی با تکنیک‌ها و ترفندهای اکشن‌سازی قدیم و پیش از سلطه فناوری دیجیتال ساخته شده است، اما راستش تقریبا تمامی فیلم متکی به حضور جلوه‌های ویژه کامپیوتری و طراحی پس‌زمینه و پیش‌زمینه دیجیتالی و استفاده مکرر از پرده آبی است و گروه جلوه‌های ویژه آن‌قدر کار خود را با ظرافت انجام داده‌اند که حس می‌شود فیلم در محیط واقعی فیلم‌برداری شده است.

۵. فیلم‌های سرگرمی برای سرگرم‌شدن مخاطب ساخته می‌شوند و هرکس می‌تواند هر طور دوست دارد، سرگرم شود. مشکل شاید اینجا باشد که برخی پس از دیدن یک فیلم سرگرم‌کننده بدون محتوا مثل «مدمکس: جاده خشم»، احساس گناه می‌کنند و روی‌شان نمی‌شود بگویند از دیدن این تصاویر هیجانی صِرف و از دیدن این فیلم که سرگرمی خالص است و هیچ محتوایی ندارد، لذت برده‌اند و برای حفظ کلاس هم شده، دنبال مفاهیم عمیقی در آن می‌گردند و فلسفه‌بافی می‌کنند و حتی معانی عجیب‌وغریبی برای سکانس‌های مختلف فیلم می‌تراشند. در واقع این منتقدها با دادن آدرس‌های غلط به مخاطب، آنها را به اشتباه می‌اندازند و نتیجه‌اش می‌شود بحث‌هایی مضحک در باب فلسفه پنهانی در چنین فیلم‌هایی و نشانه‌شناسی‌های مذبوحانه؛ مثلا اینکه علامتِ پشت گردن شخصیت‌های منفی نشان می‌دهد آنها شیطان‌پرست هستند و فیوریسا و مدمکس مبارزان علیه شیطان‌پرستی و در خلال این بحث‌های بی‌نتیجه فراموش می‌شود اساسا فیلم‌های قهرمانی با الگوی نبرد خیر و شر طراحی می‌شوند! «مدمکس: جاده خشم» هم مثل خیلی فیلم‌های دیگر، مدتی نقل محافل است تا قسمت بعدی آن ساخته شود یا فیلمی با تبلیغات بیشتر از آن ساخته شود. «مدمکس: جاده خشم»، فیلمی است که تاریخ انقضا دارد و خیلی زودتر از آن چیزی که فکرش را بکنید، فراموش می‌شود؛ درست همان‌طور که تا همین یکی، دو سال پیش که قرار شد «جاده خشم» ساخته شود، کسی یادش نبود مل گیبسن با فیلم‌های «مدمکس» معروف شده است و اسم قسمت دوم این فیلم، «مدمکس: جنگجوی جاده» و قسمت سوم آن، «مدمکس: توفان رعد» است. این فیلم‌ها صرفا برای ثبت در تاریخ ارزش دارند و البته بزنگاهی هم برای منتقدان هستند... . اگر واقعا فیلم‌های اکشن را دوست دارید، چنانچه «مدمکس: جاده خشم» را با کیفیت بسیار خوب ببینید، حتما لذت می‌برید؛ اما اگر خیلی فیلم اکشن دوست ندارید، بهتر است وقت خود را با این تصاویر متحرک بی‌سروته تلف نکنید.

ساختاربندی زمانی «مدمکس: جاده خشم»

دقیقه ۱ تا ۳	مونولوگ ابتدایی مدمکس
دقیقه ۳ تا ۴	گرفتارشدن مدمکس به دست وحشی‌ها
دقیقه ۴ تا ۶	تلاش ناکام برای فرار از دست وحشی‌ها
دقیقه ۶ تا ۱۵	راهی‌شدن فیوریسا و معرفی محل زندگی وحشی‌ها و رئیس‌شان
دقیقه ۱۵ تا ۳۰	درگیری اول با وحشی‌ها و توفان شن
دقیقه ۳۰ تا ۴۲	درگیری مدمکس و فیوریسا و درنهایت همراه‌شدن آنها
دقیقه ۴۲ تا ۵۵	درگیری دوم با وحشی‌ها در گذرگاه
دقیقه ۵۵ تا ۷۵	درگیری سوم با وحشی‌ها در شب و زمین چسبناک
دقیقه ۷۵ تا ۹۰	رسیدن به سرزمین سبز که خشک شده است و دیدار با بازماندگان آنجا و تصمیم به بازگشت به پایگاه وحشی‌ها
دقیقه ۹۰ تا ۱۱۵	درگیری چهارم با وحشی‌ها و پیروزی
دقیقه ۱۱۵ تا ۱۲۰	تیتراژ پایانی

روزنه

یک قصه قدیمی

درحاشیه فیلم سیندرلا

«سیندرلا»ی کنت برانا همان داستان آشنای سیندرلا را که به گوش همه آشناست روایت می‌کند؛ همان روایت دختر خوش‌قلبی که اسیر نامادری بدذات خود است و کارش به خدمتکاری رسیده ولی در نهایت دل شاهزاده را می‌رباید، همان داستان سرشار از پندهای اخلاقی دلنشین و پیروزی پاکی بر پلیدی، همان داستانی که در کارتون معروف و محبوب والت دیزنی در سال ۱۹۵۰ ساخته شد. روایت کنت برانا از این داستان آشنا، تمامی المان‌های آشنا را دارد؛ از نامادری شیطان‌صفت با بازی کیت بلانشت که روانی بازی‌اش نشان می‌دهد خودش تا چه حد متوجه جدی‌نبودن این فیلم بوده تا دو ناخواهری لوس سیندرلا و شاهزاده خوش‌قلب و مهمانی انتخاب عروس شاهزاده و... . فیلم به‌جز تغییرات کوچکی که در مسیر گره‌گشایی قصه داده است (همدستی نامادری با یکی از وزیران دربار)، همان مسیر همیشگی را دنبال می‌کند و فقط این‌بار به‌جای انیمیشن، ما داریم فیلمی زنده می‌بینیم. راستش فیلم کنت برانا با نسخه انیمیشن والت دیزنی یک تفاوت دیگر هم دارد؛ موزیکال نیست و سیندرلا را در حال آوازخواندن نمی‌بینیم و البته با اینکه سیندرلای فیلم رابطه‌ای بسیار خوب با حیوانات دارد، اما نه موش‌هایی که بعدا به کمکش می‌آیند سخنگو هستند و نه غاز سفید بازیگوشی که در اغلب نماهای بیرونی حضور دارد و نه دو مارمولکی که بعدا خدمتکارش می‌شوند. درواقع کنت برانا با حداقلی‌کردن میزان جادوی داستان سیندرلا، این قصه را به روایتی از پیروزی ذات پاک انسانی و بی‌اهمیت‌بودن ثروت بدل کرده است. شاید این مضمون در فیلمی بزرگ‌سالانه بسیار سطحی به نظر برسد، اما در فیلمی برای کودکان نتیجه مثبتی می‌دهد. نه بیهوده مخاطبان کم‌سن‌وسال را به امید ظهور یک جادوگر رها می‌کند و نه سادگی زندگی را قبیح می‌شمارد. «سیندرلا» درواقع برای همین مخاطب کم‌سن‌وسال عصر جدید هم طراحی شده است و از این نظر فیلمی سرگرم‌کننده و آموزنده است، اما برای مخاطب شاید چنین جذابیت‌هایی نداشته باشد. در مخاطب بزرگ‌سال احتمالا با دیدن فیلم، حس نوستالژی کودکی و دیدن نسخه انیمیشن زنده می‌شود، همین و بس. «سیندرلا» یک اثر استاندارد از کمپانی والت‌دیزنی است و انتظاری بالاتر از آن نباید داشت و راستش حتی سنگ محکی برای استعداد کارگردان و بازیگرانش هم نیست. اما اگر کسی به توانایی کنت برانا به‌عنوان کارگردان شک دارد و یکی، دو فیلم تجاری که در این چندسال ساخته، او را به شک انداخته، بهتر است نگاهی به فیلم‌های غیرتجاری کنت برانا بیندازد که هنوز هم فیلم‌های پرخرج می‌سازد و بازی می‌کند تا بتواند تئاترهای محبوبش را روی صحنه ببرد و هرچندسال یک‌بار فیلم‌های جمع‌وجور جذابش را بسازد. جدا از «هنری پنجم» که گواهی بر توانایی کارگردانی کنت برانا است، برای درک استعداد او در کارگردانی پیشنهاد می‌شود فیلم‌های کوچک، اما درخشان او؛ یعنی «دوستان پیتر»، «یک داستان نیمه زمستان» و «بازرس» را دوباره و چندباره ببینید تا متوجه شوید این متخصص متون شکسپیر چه توانایی‌ای در طنز (در دو فیلم اول) و کارگردانی و بازی‌گرفتن (در فیلم سوم) و چه تسلطی بر میزانسن (در هر سه فیلم) دارد.

سیندرلا

کارگردان: کنت برانا
بازیگران: کیت بلانشت، لیلی جیمز، ریچارد مدن
محصول ۲۰۱۵ بریتانیا و آمریکا
مدت: ۱۰۷ دقیقه

ژانر

۵ وسترن مدرن سینما را بشناسید

از مرد مرده تا جسی جیمز

فیلم‌های وسترن قدمتی طولانی در سینما دارند، شاید قدمتی به اندازه خود تاریخ سینما. فیلم‌های وسترن همیشه محلی برای ظهور کارگردان‌های درجه‌یک سینمای کلاسیک هم بوده‌اند؛ هاوارد هاکس و جان فورد تنها دو نمونه از بسیاری از کارگردان‌های بزرگ هستند که با فیلم‌های وسترن معروف شدند. از طرفی فیلم‌های وسترن درخشان متعددی هم در تاریخ سینما ساخته شده است؛ از «دلیجان» و «جویندگان» و «ریو براوو» و «شین» و «ماجرای نیمروز» بگیر تا «بوچ کاسیدی و ساندنس کید»، «روزی روزگاری در غرب» و با کمی اغماض «نابخشوده». امسال کوئنتین تارانتینو با فیلم وسترن «هشت نفرت‌انگیز» به سینما برمی‌گردد. خودش گفته که یکی از بهترین فیلم‌های وسترنی را ساخته که داستانش در زمستان و در میان برف می‌گذرد. تا آمدن آن فیلم، می‌توانید این پنج فیلم وسترن را ببینید که به‌عنوان وسترن مدرن شهرت دارند؛ یعنی ماجرایشان در غرب وحشی نمی‌گذرد و اگر می‌گذرد هم داستانی مدرن را روایت می‌کنند و کمتر آن قهرمان‌بازی و کلیشه‌های رایج وسترن‌های کلاسیک را دارند؛ این فیلم‌های وسترنی هستند که منتقدان هم دوستشان دارند و درواقع یک نوع بازی با ژانر وسترن هستند.

۱-«مرد مرده»/جیم جارموش/۱۹۹۵

جیم جارموش، یکی از چهره‌های افسانه‌ای سینمای مستقل آمریکاست که در سه دهه گذشته جایگاهی محکم برای خودش خلق کرده است. فیلم‌های او اغلب بازی با ژانر هستند یا اساسا کمدی‌هایی هستی‌گرایانه. او در سال ۱۹۹۵ فیلم «مرد مرده» را با بودجه گزاف ۹ میلیون دلاری (به نسبت دیگر فیلم‌های خودش) ساخت. ماجرای فیلم در قرن نوزدهم می‌گذشت و جانی دپ، کریسپین گلاور، جان هرت و رابرت میچم هم بازیگران فیلمش بودند. این فیلم سیاه‌وسفید با موسیقی جذاب نیل یانگ، درواقع ادای دینی است به ویلیام بلیک، شاعر آمریکایی و فرهنگ پاپ آمریکا. فیلم، ماجرای تکراری مردی را روایت می‌کند که پس از قتلی فرار کرده و تعدادی به‌دنبال او هستند، اما روایت پست‌مدرن جارموش کاری می‌کند که انگار برای اولین‌بار است با چنین داستانی روبه‌رو می‌شوید.

۲-«گمشده»/ران هوارد/۲۰۰۳

شاید «گمشده» خشن‌ترین فیلم کارنامه ران هوارد (البته به‌استثنای «باج» (۱۹۹۶) با بازی مل گیبسن) باشد. فیلم در ظاهر یک وسترن کلاسیک است و براساس رمان «آخرین سواری» نوشته توماس ادیسن (۱۹۹۵) ساخته شده است، اما رویکرد فیلم آن را از آثار وسترن کلاسیک جدا می‌کند. هوارد این فیلم را مثل یک تریلر خشن و پرتنش ساخته است و چند شخصیت جذاب هم دارد که بیشتر به او کمک کرده‌اند. فیلم درباره تلاش برای آزادکردن زنانی است که توسط بومیان اسیر شده و فروخته می‌شوند. در این فیلم تامی لی جونز به‌همراه دخترش (با بازی کیت بلانشت) و نوه‌اش، دات، یک گروه عجیب‌وغریب نجات‌دهنده زنان اسیرشده هستند. روابط خانوادگی، تحقیر زنان، درگیری میان بومیان و آمریکایی‌ها و صوفی‌گری مضامینی هستند که این فیلم بسیار خشن ران هوارد را به وسترنی بسیار دیدنی و متفاوت بدل می‌کند.

۳-«کشتن جسی جیمز به دست رابرت فورد بزدل»/اندرو دومنیک

جسی جیمز یکی از شخصیت‌های محبوب و معروف غرب وحشی است و در سینما هم بارها ماجرای زندگی‌اش فیلم شده. اما فیلم اندرو دومنیک شاید بهترین تصویر از زندگی جسی جیمز باشد که البته از زاویه دید رابرت فورد روایت می‌شود؛ مرد جوانی که شیفته جسی جیمز بود و البته او را به قتل رساند. این فیلم را اندرو دومنیک نیوزیلندی هفت سال پس از ساخت اولین فیلمش «چاپر» که فیلمی خشن براساس زندگی یک خلافکار واقعی بود، ساخته است. جسی جیمز یک یاغی بود که البته روحیاتی رابین هودی هم داشت و در تاریخ سوم آوریل ۱۸۸۲ به دست رابرت فورد کشته شد. دومنیک فیلم را براساس رمانی به همین نام، نوشته ران هانسن، نوشته و کارگردانی کرده است و با تلقی مخاطب از افسانه و واقعیتی که پیرامون شخصیت جسی جیمز ساخته شده، بازی می‌کند. فیلم دومنیک با تصاویر حیرت‌انگیزی که راجر دیکینز گرفته و دو بازی عالی از برد پیت در نقش جسی جیمز و کیسی افلک در نقش رابرت فورد فیلمی است که فراتر از یک وسترن، به اثری در باب خطر شهرت و پیروی کورکورانه بدل می‌شود. دومنیک با این فیلم یکی از عمیق‌ترین و روان‌شناسانه‌ترین فیلم‌های وسترن تاریخ را ساخته است.

۴-«جایی برای پیرمردها نیست»/برادران کوئن/۲۰۰۷

فیلم برادران کوئن یک نئووسترن است؛ یعنی همان مضامین وسترن‌های کلاسیک را در موقعیت زمانی معاصر روایت می‌کند. نئووسترن‌ها البته قدمتی طولانی در سینما دارند و از بهترین نمونه‌هایش می‌توانند به «روز بد در بلک راک» (۱۹۵۴) ساخته جان استرجس، «سر آلفردو گارسیا را برایم بیاور» (۱۹۷۴) سم پکین‌پا و «ستاره تنها» (۱۹۹۶) جان سیلز اشاره کرد. «جایی برای پیرمردها نیست» براساس رمانی به همین نام، نوشته کورمک مک‌کارتی، ساخته شده است. این فیلم برنده چهار جایزه اسکار از جمله اسکار بهترین فیلم شد و از این نظر در این فهرست جایگاهی خاص دارد. این فیلم با خط داستانی بسیار نازکش، ماجرای چندمیلیون دلار پول گمشده در جریان درگیری بین دلالان موادمخدر در مرز مکزیک و آمریکاست. این پول زندگی سه نفر را دگرگون می‌کند؛ کلانتر اد بل فیلسوف‌مآب با بازی تامی لی جونز، لولین ماس، خلافکار خرده‌پای فرصت‌طلب با بازی جاش برولین و آنتون چیگرو، آدمکش خونسردی که شیوه‌های خودش برای کشتن را دارد با بازی خاویر باردم.

۵-«میان‌بر میک»/کلی ریچارد/۲۰۱۰

یک وسترن زنانه و بسیار جذاب به‌کارگردانی یک زن. ریچارد به شخصیت‌های حاشیه‌ای علاقه دارد که سعی می‌کنند برای خود کسی شوند و «میان‌بر میک» هم چنین داستانی را دنبال می‌کند. فیلم ماجرای سه خانواده است که همراه بلدچی‌ای به نام میک راهی سفری می‌شوند، اما در راه گم می‌شوند و فیلم به روایتی در باب سازوکار قدرت بدل می‌شود. فیلم از نظر بصری فوق‌العاده است و لایه‌های روان‌شناختی بسیار عمیقی دارد.